

شکوفایی فطرت با اعتدال قوای چهارگانه نفس

نیره تاجیک

چکیده

موضوع مقاله حاضر شکوفایی فطرت با اعتدال قوای چهارگانه نفس می باشد که یکی از اساسی ترین مباحث اعتقادی است. در طول تاریخ رگه های این بحث به قبل از اسلام می رسد که بعد از اسلام بسط و شیوع پیدا نموده و به دلیل اهمیت این موضوع تا به امروز بحث از آن ادامه دارد.

با توجه به دو عنصر بینش و گرایش در تعریف فطرت، یکی از راه های شکوفایی بینش فطری، اعتدال قوای چهارگانه نفس یعنی قوه عاقله، قوه شهویه، قوه غضبیه و قوه واهمه می باشد و افراط و تفریط در هر یک از آنها موجب خاموشی فطرت می گردد پس انسان تا به مقام اعتدال در قوه عاقله نرسد فطرتش شکوفا نمی شود. میان شکوفایی بینش فطری و گرایش فطری هم بستگی و تلازم وجود دارد و اثر شکوفایی بینش فطری خضوع آدمی در برابر او امر الهی است.

مجموعه بینش های فطری راه های شکوفایی گرایش های فطری هستند زیرا همه گرایش های انسان بر عهده بینش فطری و اندیشه های اوست. میان گرایش های فطری و بینش های فطری انسان همبستگی وجود دارد. همه بینش ها و گرایش های فطری انسان، در واقع نیاز حقیقی او بدانهاست که با عمل به دستورات دین، نیازهای او پاسخ داده شده و به مطلوب خود می رسد؛ زیرا دین مطابق فطرت است. از مهم ترین راه های حفظ قوای چهارگانه نفس، اطاعت از تعالیم انبیاء، هم نشینی با نیکان و اجتناب از بدکاران، کسب فضایل و مواظبت بر آنها، تفکر و تأمل، پرهیز از برانگیخته شدن قوه غضب و شهوت و کشف عیبهای پنهان می باشد.



فطرت، بینش فطری، گرایش فطری، اعتدال، قوای چهار گانه نفس (قوه عاقله، قوه غضبیه، قوه شهویه، قوه واهمه)





از اساسی ترین مباحث معارف دینی، بحث **فطرت** است. که در طول تاریخ مورد توجه ادیان آسمانی و فرهیختگان عرصه توحید بوده است. فطرت اصلی ترین سرمایه و برترین توشه ای است که خداوند متعال انسان را از آن بهره مند ساخته است و همواره وی را به حفظ و حراست از آن سفارش می کند.

با این اوصاف لازم است همت خود را در شناخت و معرفت فطری و راه های شکوفایی آن صرف نمود تا بتوان به معارف الهی نایل شد و موجبات تقرب به خدا را فراهم نمود.

موضوع فطرت و راه های شکوفایی آن از سه جهت قابل بررسی است. در حیطه علم فلسفه با سه موضوع مهم فلسفه یعنی: خدا، جهان و انسان ارتباط دارد. در حیطه علم عرفان، که مهم ترین موضوع آن توحید است. در زمینه اخلاقی- تربیتی که با مباحث معرفت شناسی، انسان شناسی، کمال شناسی و ... ارتباط دارد.

نوشتار حاضر از منظر اخلاقی مبحث اعتدال قوای چهارگانه نفس در زمینه فطرت را بررسی می کند.

برای تبیین مطالب ابتدا برخی واژگان موضوع که نیازمند بررسی هستند معنا می نماییم:

واکاوی واژه فطرت

فطرت از ماده فطر در لغت به معنای شکافتن طولی، ابداع و آفریدن از نیستی (ایجاد اولیه) و ایجاد تحولی که موجب نقض حالت اولیه شود، آمده است و این دو معنا در قرآن به کار رفته است^۱؛ در آیه شریفه **{أَفَى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}**^۲ فاطر به معنای ایجاد و آفرینش آمده و در آیه مبارکه **{وَالسَّمَاءُ أَنْفَقَتْ}**^۳ به معنای شکافتن بکار رفته است. برخی در معنای لغوی فطرت نوشته اند: فطر به معنای ایجاد از عدم محض است و خصوصیتی که از آیه فطرت فهمیده می شود ناشی از هیأت و



صیغه آن است نه ماده آن، چرا که فطرت به لحاظ صرفی مصدر نوعی است و فرق فطرو خلق این است؛ خلق ایجاد صورت از ماده است از طریق جمع کردن اجزاء ولی فطر ایجاد از عدم محض است.^۳ فطرت در دو معنای عام و خاص به کار رفته است:

الف. فطرت در اصطلاح عام

نحوه خاصی از آفرینش که تمام جهان را زیر پوشش خود می گیرد، به طوری که هر حرکت تکاملی و افزایشی در جهان و هر خلقت جدیدی با شکافته شدن، وقوع پیدا می کند و در جهت تکامل خود به یک هویت توحیدی با هدایت تکوینی دست می یابد.^۴ برخی گفته اند: فطرت عبارت از صفتی است که هر موجودی در آغاز آفرینش به آن متصف است یعنی هر صفتی که از آغاز آفرینش همراه موجود باشد آن صفت فطری است.^۵ فطرت به معنای عام، همان طبیعت است.

ب. فطرت در اصطلاح خاص:

واژه فطرت بر وزن فَعَلَه به معنای سرشت و آفرینش ویژه انسان است که حقیقت آدمی به آن شیوه خلق شده است یعنی مجموعه بینش ها و گرایش ها و توانش ها به هستی محض و کمال مطلق که در سرشت انسان قرار دارد. انسان فطرت دارد به این معناست که انسان مانند لوح سفید به دنیا نمی آید بلکه از آغاز بینش ها و گرایش های خدادادی خاصی را به همراه دارد که انتخابها و افعال او را در طول زندگی جهت می دهد و همه آنها محصول علم حضوری اند نه علم حصولی نظیر خداشناسی، خداجویی، گرایش به فضایل و ...^{۶-۷}

ج. فطرت در روایات

در روایات فطرت همان توحید، معرفت الله، اسلام، اعتقاد به نبوت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت امام علی(علیه السلام) است.^۸ محتوای کلی احادیث شریف که هر یک مصادیق فطرت را بیان کرده اند این است که خلقت خاصی که خداوند انسان را بر آن آفریده توحید، اسلام، معرفت الله و... است یعنی انسان به گونه ای آفریده شده که با این مسایل بیگانه نیست و اگر در شرایط مساعد قرار گیرد و آن فطرت الهی بالفعل شود این معارف را می یابد پس این روایات منافاتی با یکدیگر



ندارند و قابل جمعند به این معنا که همه این موارد در خلقت انسان نهاده شده است.^۹
فطرت از دیدگاه دانشمندان غیر مسلمان:

برخی از دانشمندان غیر مسلمان متوجه فطرت انسان شده اند از جمله کارل گوستاو یانگ عوامل مؤثر در رشد روانی انسان را فطری میداند و می نویسد: این یک واقعیت است که برخی افکار (دینی) تقریباً در همه جا و در همه زمانها یافت می شوند و حتی خود به خود به وجود می آیند یعنی مطلقاً بدون اینکه از محلی به محل دیگر سرایت کرده یا از سینه به سینه منتقل شده باشند. این افکار ساخته و پرداخته افراد نیستند...^{۱۰}

پل ادواردز می نویسد: فیلسوفان و روان شناسان با نفوذی هستند که یا اصلاً اعتقادی به خدا ندارند یا اینکه در هر صورت به مستحکم کردن اعتقاد به خدا با براهین، توجهی نداشته اند اما با این وجود می خواهند ادعا کنند که انسانها بالطبع دینی هستند و به گفته ماکس شیلر انسان ها خدا جو هستند.^{۱۱}

قلمرو فطرت

با توجه به مباحث مطرح شده، فطرت هم بینش ها و شناخت های انسان را شامل می شود و هم گرایش های اختصاصی و هم توانش او را پوشش می دهد یعنی خداوند توان بینش و گرایش های الهی را به انسان داده بدین سبب حقایق فطری که آفرینش ویژه انسان آن را اقتضاء می کند شامل اندیشه های فطری و حوزه عقل نظری می شود چنان که اقتضاهای عقل عملی را در بر می گیرند.^{۱۲-۱۳}

اعتدال از عدل به معنای تقویم و قوام یافتن چیزی، وسط دو چیز و میانروی می باشد.^{۱۴}

قوا از ریشه قوی به معنای نیرو و نقیض ضعف است.^{۱۵}

قوای چهار گانه نفس: نفس جوهر ملکوتی و بُعد غیر مادی آدمی وامری بسیط است و در عین بساطت و وحدت مجموعه ای از توانایی ها را دارا است که از آن به عنوان قوای نفس نام برده اند. قوای نفس شامل قوه عاقله، قوه شهویه، قوه غضبیه و قوه واهمه می باشد و کثرت قوا با بساطت و وحدت آن ناسازگار نیست چرا که هر یک از



آنها مراتب گوناگون نفس می باشد و در زمان های مختلف ظهور و بروز متفاوت دارد.^{۱۶}

تفاوت فطرت با طبیعت، غریزه و عادت

طبیعت، غریزه و فطرت ذاتیات و اقتضاهای آفرینشی را دلالت دارند و در این جهت مشترکند که اکتسابی نیستند، اما کاربرد آنها متفاوت است. طبیعت در مورد خواص و چگونگی آفرینش همه مخلوقات و پدیده های عالم امکان به کار می رود حیثیت عمومی و مشترک آن با موجودات دیگر را دلالت می کند.

اما غریزه، اقتضاهای ذاتی و گرایش های حیوانی را در بر گرفته، خصوصیات مشترک بین انسان و حیوان را شامل میشود مانند: غریزه شیرخوارگی، لذت مادی و ... در حالی که فطرت حالت فراحوانی و به انسان اختصاص دارد که همان بینش شهودی به کمال نامحدود و گرایش حضوری به آن است فطرت انسانی مطلق بینی عملی و مطلق خواهی عملی است.^{۱۷}

عادت ها امور متغیر و ناپدارند و دارای اسباب و عوامل مختلف است برخی از آنها مربوط به اوضاع سیاسی و اقتصادی و یا مربوط به اوضاع جغرافیایی یا محیطی و ... است به خلاف حقایق فطری که از سرچشمه پایدار و بدون تغییر جوشیده و در طول تاریخ و اختلاف جوامع و تغییر اوضاع سیاسی، اقتصادی، جغرافیایی کمتر می توان آن را تغییر داد.^{۱۸}

ویژگی های فطرت

بعد از ذکر تفاوت فطرت با امور غریزی و طبیعت و عادت به ناچار باید ویژگی های منحصر به فرد فطرت را بیان نمود تا به خوبی مفهوم فطرت تبیین گردد برخی از آنها عبارتند از:

علم حضوری فطرت به بینش ها و گرایش ها

فطرت علم حضوری است یعنی معرفت و آگاهی و بینش فطری و نیز گرایش های عملی انسان تحمیلی نیست بلکه در نهاد او تعبیه شده، حقایق فطری همگی محصول علم حضوری است و اساس آنها به تعلیم نیاز ندارد؛ گرچه هدایت و رشد و شکوفایی



آن به راهنمایی و هادی نیازمند است و بی توجهی و غفلت یا تغافل از آن باعث خمود فطرت می شود. حضوری یعنی شهود درونی که عین وجود ماست .

تغییر و تحول ناپذیری

حقایق فطری در همه زمانها و مکان ها و در همه انسان ها وجود دارد و دگرگونی های اجتماعی، علمی و سیاسی، فطرت انسان و سرشت او را دستخوش تغییر و تحول و آن را تعویض نمی کند، چنانکه خداوند سبحان می فرماید: {فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا} یعنی مردم را بر آن (فطرت) ایجاد نمود و نفرمود {فَطَرَ النَّاسَ مَعَهَا} یعنی مردم را با آن (فطرت) ایجاد نمود تا حالت ثبوت و دوام و تغییر ناپذیری آن را آشکار نماید^{۱۹} و یا خداوند سبحان می فرماید: {لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ}

دارای شدت و ضعف بودن

فطرت از سنخ وجود است نه ماهیت و آنچه از سنخ وجود باشد شدت و ضعف دارد.^{۲۰}

دارای ارزش و قداست

چنانکه گفته شد فطرت به انسان اختصاص دارد و دارای جنبه فرا حیوانی است بدین لحاظ بینش ها و گرایش های فطری همگی خیر و از فضایل انسان شمرده می شوند و هر انسانی به اندازه ای که در آنها برخورداری باشد از مراتب تعالی بیشتر بهره مند می گردد.^{۲۱}

تصرف نکردن وهم و خیال در فطرت

وهم و خیال در فطرت تصرف نمی کند و نمی تواند آن را تغییر دهد گرچه در مصداق گرایش ها می تواند راه یابد نه در اصل آن.^{۲۲}

خطا ناپذیری

با توجه به اینکه فطرت از سنخ گرایش عینی است نه از سنخ مفهوم و آنچه در آن خطا راه می یابد از نوع علم حصولی است، خطا در فطرت راه ندارد زیرا میل و گرایش فطری، موجودی عینی است گرچه انسان در مصداق گرایش های فطری ممکنه دچار خطا گردد ولی در اصل گرایش به کمال، خطا نمی کند.^{۲۳}



موارد دیگر همچون بدهمت گرایش ها و بینش های فطری، سترپذیری و پوشیدگی و ملازمت با کمال، نامحدود طلبی، پذیرش حق و حق طلبی و روشن ترین و آسان ترین راه برای رسیدن به کمال مطلق و حقیقت از ویژگی های فطرت می باشند.^{۲۴}

تاریخچه فطرت و شکوفایی آن

فطرت از موضوعاتی است که در طول تاریخ مورد توجه ادیان آسمانی و اندیشه وران بوده است. فرهیختگان عرصه توحید و دانشوران ساحت انسان شناسی همواره در جستجوی شناخت فطرت بوده اند و طریق کشف کمالات را به وسیله فطرت دانستند. بسیاری از اندیشوران اسلامی از این اصل مهم فطرت به ام المعارف اسلامی یاد می کنند و معتقدند درباره فطرت سخن بسیار گفته شده اما کمتر به ژرفای آن و ابعاد گسترده ای که در بر می گیرد توجه شده است.

فطرت به عنوان یک راه در خداشناسی مورد توجه فلاسفه و متکلمان و حتی عرفای اسلامی نبوده و فلاسفه و متکلمان به براهین عقلی و عرفا نیز علاوه بر راه عقلی بر اتکاء به بینش شهودی توجه نشان می دادند چنانکه ابن عربی به این دو راه تأکید دارد اما هرگز راه شهود را یک راه همگانی معرفی نکرده است بلکه آن را ویژه محققان و عرفا می دانست.

امروزه در فلسفه دین و کلام جدید این بحث با عنوان تجربه دینی مورد توجه متکلمان یهودی، مسیحی و مسلمان واقع شده و مخالفان و موافقانی با خود به همراه داشته چنانچه برخی مخالفان معتقدند این راه، راه فردی قلمداد می شود و یافته های آن کمتر می تواند دیگران را به پذیرش نتایج آن ملزم نماید.

در قرآن کریم مشتقات کلمه فطر به صورتهای گوناگون بکار رفته لیکن واژه فطرت تنها یکبار استعمال شده است به جز آیه فطرت(روم/۳۰) و آیه میثاق(اعراف/۱۷۲) - (۱۷۳) از آیات دیگر که میتوان بحث فطرت را استفاده نمود عبارتند از: (ابراهیم/۱۰، لقمان /۲۵، بقره/۱۳۸) و آیات تذکر مانند: (مدثر/۸۴، غاشیه/۲۱، ذاریات/۵۵) و آیات نسیان مانند: (حشر/ ۱۹، عنکبوت /۶۵، لقمان /۳۳ نحل /۵۳، آل عمران /۷۷)

در کتابهای حدیثی همچون نهج البلاغه، اصول کافی، بحار الانوار، توحید صدوق و ...



در خصوص فطرت و راه های شکوفایی آن مباحثی مطرح شده است. شیخ آقا بزرگ طهرانی در باب فطرت کتابهایی را در این موضوع فهرست کرده از جمله کتاب الفطره السلیمه از محمد القاجار که در قرن چهارم هجری تدوین گشته است. در عصر حاضر کتابهایی همچون رشحات البحار از مرحوم آیت الله شاه آبادی و کتاب فطرت شهید مطهری فطرت در قرآن آیت الله جوادی آملی آیین فطرت از محمد سیاهپوش نوشته شده و نیز مقالات بسیاری در زمینه راه های شکوفایی فطرت برشته تحریر در آمده است. همچنین مفسرانی نظیر علامه طباطبایی ذیل آیه فطرت، آیه ۳۰ سوره مبارکه روم و بزرگان اخلاق همچون امام خمینی در کتاب اربعین حدیث و شرح جنود عقل به این بحث اشاره نمودند.^{۲۵}

در مغرب زمین شاید نخستین کسی که از فطری بودن شناخت خدا سخن به میان آورد دکارت فیلسوف فرانسوی بود که مبانی او توسط جان لاک انگلیس و هیوم فیلسوف ایرلندی مورد نقد قرار گرفت.

در دوره هایی بُعد برهان اخلاقی کانت ایمان گرایی کی یرکه گور و تعلق دینی شلایر ماکر را شاید بتوان وجهی از گرایش های غیر استدلالی و فطری تلقی نمود. به هر حال برخی از دانشمندان غیر مسلمان متوجه فطرت انسان شدند چنانچه گوستاو یونگ معتقد است برخی از افکار دینی در همه زمانها خود به خود به وجود می آیند و همه جا یافت می شوند و همچنین گوردن آلپرت، ابراهام مزلو، کارل راجرز، ردولف آتو، پل ادواردز به نوعی فطرت کمال مطلق خواهی انسان را قبول دارند و دینداری و گرایش به امر قدسی را ریشه در سرشت و فطرت آدمی می دانند.^{۲۶}

پیشینه رابطه شکوفایی فطرت با قوای چهارگانه نفس

تاریخچه بحث از نفس وقوای آن که برخی نفس را دارای سه قوه و برخی دارای چهارقوه دانسته اند و ارتباطش با فضایل اخلاقی به قبل از اسلام می رسد. سقراط، افلاطون و ارسطو نفس انسانی را دارای سه قوه عاقله، غضبیه، و شهویه دانسته اند که اگر از حدّ خودشان تجاوز نکنند ملکه عدالت حاصل می شود. افلاطون



نفس را به سه قوه شهویه، غضبیه و عاقله تقسیم نموده است.^{۲۷}

بعد از اسلام حدیثی منصوب به امام علی (علیه السلام) است که در آن ماهیت فضیلت و فضایل اساسی را برشمرده است. **الْفَضَائِلُ أَرْبَعَةٌ اجْناسُ أَحَدُهَا الْحِكْمَةُ وَ قِوَامُهَا فِي الْفِكْرِ وَ الثَّانِي الْعِفَّةُ وَ قِوَامُهَا فِي الشَّهْوَةِ وَ الثَّالِثُ الْقُوَّةُ وَ قِوَامُهَا فِي الْغَضَبِ وَ الرَّابِعُ الْعَدْلُ وَ قِوَامُهُ فِي اعْتِدَالِ قُوَى النَّفْسِ**^{۲۸} (علیه السلام)

این حدیث بُن مایه آنچه را که عالمان اخلاق تحت عنوان فضایل و ارزشهای اخلاقی پرداخته اند را باز می تاباند و محور اصلی کتابهای اخلاقی در زمینه همین حدیث می باشد. کندی و زکریایی رازی مانند افلاطون برای نفس، سه قوه بر شمرده اند. ابن مسکویه به تفصیل این نظریه را بسط داده و برای هر قوه فضیلتی بر شمرده است. خواجه نصیر طوسی و علامه حلیّ بر نظر ابن مسکویه هستند و معتقدند نفس سه قوه دارد و از اجتماع آنها فضیلت چهارم به نام عدالت زاده می شود علامه حلیّ می کوشد از وجود فضایل حکمت، عفت، شجاعت و عدالت ضرورت وجود امام معصوم (علیه السلام) را ثابت کند.

ابن میثم بحرانی و ملا صدرا معتقدند اگر این چهار قوه معتدل گردند، حسن خلق پدیدار می گردد. محمد مهدی نراقی قوه وهیمه را به قوای نفس می افزاید و معتقد می شود اجناس فضایل چهارتا هستند حکمت، عفت، شجاعت، عدالت و این مطلب را با چند تقریر بیان می کند.

امام خمینی(ره) نیز فضایل را چهار تا دانسته و این سنت هنوز ادامه دارد و آیت الله جوادی آملی محور اصلی اخلاق را تحصیل ملکات نفسانی در تعدیل قوای نفس می داند. مباحث همه کتابهای اخلاقی از دانشمندان مذکور بیانگر نگرش اخلاق است که فضایل اخلاقی و ارتباط آنها را با قوای نفس در شکوفایی بینش و گرایش فطری تبیین می کنند.^{۲۹}

ضرورت شکوفایی فطرت

موضوع فطرت از اساسی ترین مسایل اعتقادی اسلام است که کمتر درباره آن سخن گفته شده به گونه ای که این موضوع مکتوم و ناشناخته است. بحث از فطرت یکی از



مهم ترین راه های شناخت خدا و حرکت به سوی او به شمار می آید زیرا بهترین، عمومی ترین، بی شک و بی سنگلاخ ترین و روشن ترین راهی است که هر انسانی می تواند به شناخت حقیقت و کمال مطلق پی ببرد. بنابراین باید مسیر و مراحل را که با پیمودن آنها فطرت انسان را پدیدار می کند و راه را روشن و هموار می سازد آگاهی و معرفت پیدا نمود تا طریق کشف کمالات به وسیله فطرت مهیا گردد چرا که ناآگاهی و عدم توجه به فطرت، متضمن عدم موفقیت و خساراتی جبران ناپذیر در حیات انسان می باشد.^{۳۰}

شناخت نفس و قوای چهارگانه آن یکی از راه هایی است که توجه و معرفت به آن شکوفا سازی بینش و گرایش فطری را به دنبال دارد برای فهم عمیق این مطلب و کشف رابطه بین این دو امر بحث از آن پر اهمیت است تا موجبات سعادت و تقرب آدمی به خداوند سبحان فراهم گردد.

راه های شکوفایی فطری

باید توجه داشت فطری بودن بینش ها و گرایش های توحیدی انسان به این معنا نیست که انسان از همان آغاز تولد به این معارف توجه دارد بلکه مقصود این است که انسان ها، حامل چنین معارفی هستند. معارف فطری بالقوه، ضعیف و پوشیده هستند و در شرایط خاصی بالفعل، قوی و شکوفا می شوند همانطور که گرایش انسان مانند غریزه جنسی بالقوه است و در شرایط خاصی بالفعل و قوی می شود و در شرایط خاموش یا سرکوب می شود. با توجه به دو عنصر مهم بینش و گرایش که در تصریف فطرت أخذ شده، راه هایی برای شکوفایی آن دو وجود دارد و ما در این قسمت ابتداء به راه های شکوفایی بینش فطری و رابطه و همبستگی آن را با قوای نفس بیان می کنیم.

راه های شکوفایی بینش فطری

بینش فطری؛ یعنی انسان به گونه ای آفریده شده که اگر در اعماق درونش نسبت به حقایق فطری (خداجویی، حقیقتجویی، کمال جویی و ...) کندوکاو کند آنها را می یابد به عبارت دیگر بینش فطری شناخت و آگاهی های است که از آغاز آفرینش، همراه او



بوده است. البته به علم حضوری نه با کسب و علم حصولی.^{۳۱} وجود فطرت یک واقعیت است و شکوفایی آن، در دو بُعد بینش و گرایش واقعیتی دیگر، اگر مشاهده شود افرادی با معارف دین و حقایق فطری مبارزه می کنند یا تناقض آنها را ممکن می دانند با فطری بودن آنها منافات ندارد و به پایداری و عدم تغییر حقایق فطری لطمه نمی زند. در اینگونه موارد باید جستجو در شکوفا سازی آنها پرداخت که یکی از آنها اعتدال قوای چهارگانه نفس آدمی است و اینکه چه رابطه ای بین این قوا و شکوفایی بینش و گرایش فطری وجود دارد.

راه های دیگر مانند علم حصولی، علم حضوری، نوع نگرش اعتقادی، تزکیه نفس، تعالیم الهی توسط انبیاء، هم نشینی با علما و صلحا و ... موجب پدیدار شدن و بیداری بینش و گرایش فطری می باشند اما چنانکه قبلاً اشاره شد در این نوشتار ما فقط به مورد اعتدال قوای چهارگانه نفس می پردازیم که لازمه آن شکوفاسازی بینش فطری می باشد و بحث از این منظر بکر و کار نشده است.

اعتدال قوای چهارگانه نفس

یکی از راه های شکوفایی بینش فطری انسان، تعدیل قوای چهارگانه نفس است.

نفس جوهر ملکوتی است که برای رفع احتیاجات خود از بدن بهره می گیرد. برای نفس به حسب اختلاف اعتبارها اسم های مختلفی است مانند: روح، عقل، قلب و ... استفاده این الفاظ در معنای دیگر با وجود قراین شناخته می شود.

قوا در وجود انسان اگر حالت افراط و تفریط به خود بگیرند ویران گری ایجاد می کنند و ناسازگاری و عدم هماهنگی در شخصیت فرد به وجود می آید و اینجاست که انسان از آن گوهر پاک فطرت غافل شده و در مسیر افراط یا تفریط قوای نفس قرار گرفته که مانع شکوفایی بینش فطری انسان می باشند و هر چقدر در این مسیر ناصحیح بیشتر فرو رود به همان اندازه از شکوفایی بینش فطرت و سرشت پاک انسانی دور می شود تا جایی که فطرتش بر او پوشیده می گردد.

علمای اخلاق قوای نفس را دو گونه بیان نموده اند:

۱- نفس دارای سه قوه است قوای عقلیه، غضبیه و شهویه.



۲- برخی نفس را دارای چهار قوه بر شمرده اند: الف: قوه عقلیه (ملکیه) ب: قوه غضبیه (سبیعه) ج: قوه شهویه (بهیمیة) د: قوه وهمیه (شیطانیة) و سایر قوا و نیروهای انسانی مربوط به یکی از این چهار نیرو است. قوای نفس به هر نحو تقسیم شوند چنانچه هر یک از این قوا در مسیر صحیح قرار گیرند یعنی مسیر اعتدال نه تفریط و افراط منجر به شکوفایی فطرت و به پایه مکارم اخلاقی می رسند، به عبارت دیگر عملکرد تعدیلی قوای چهار گانه لازمه اش شکوفایی بینش فطری و در نهایت تبدیل به ارزش و فضیلت خواهد شد و این امر وقتی صورت می گیرد که همه در سیطره و اطاعت قوه عاقله باشند تا جوشش بینش فطری را به دنبال داشته باشد در اینجا به تبیین مطالب مذکور می پردازیم.

الف) قوه عاقله

قوه عاقله یکی از شئون مهم نفس و سبب برتری انسان بر سایر موجودات است و یکی از چهار نیرو است که برتری خاصی به سایر قوا دارد.

عقل از ماده عقل به معنای زانو بند شتر، نگهداشتن و منع از چیزی است. برخی گفته اند: عقل نوری روحانی است که به وسیله آن علوم بدیهی و نظری درک می شود.^{۳۲} در اصطلاح علم منطق، قوه ای است که مدرکات حسی، خیالی، وهمی را مدیریت می کند و در علم کلام به معنای قوه ای روحانی است که با آن خیر و شر و صلاح و فساد، حق و باطل تشخیص داده می شود.^{۳۳} در علم اخلاق قوه ای روحانی است که به حسب ذات مجرد و به حسب فطرت مایل به خیرات و کمالات است و به عدل و احسان دعوت می کند.^{۳۴}

سه حالت ممکن در ادراک قوه عاقله

برای عقل و قوه ادراک انسان مانند سایر قوای نفس سه حالت ممکن است: **اعتدال**، **افراط و تفریط**.

- افراط در قوه عاقله

زیاده روی عقل و اندیشه را در علم اخلاق **جریزه** می نامند و مقصود از آن این است که انسان علاوه بر اعتماد به مدرکات خود آن را در میدانی هر چند بدون فراهم بودن



آگاهی‌های لازم به کار گیرد و حداکثر استفاده را از آن ببرد، از حد شایسته تجاوز کند و بر حق قرار نگیرد و پیوسته ذهن در ابداع شبهات و استخراج اموری که غیر مطابق واقع است باشد. به طور مثال سوفسطائیان اصل واقعیت را انکار می‌کنند و همه کسانی که در مسأله‌ای مغالطه می‌کنند، به عبارت روشن‌تر جرّزه نمایش تیزهوشی و زیرکی و تجاوز از حدّ نظر و تفکر و مبالغه در بحث و جدل و پافشاری در شبهات واهی و بی‌اساس و حکم و داوری در مجردّات (معقولات) به وسیله قوه وهم است و به کار بردن ذهن در ادراک آنچه درک و فهم آن ممکن نیست؛ مانند سفسطه در عقاید و تمایل به علوم غیریقینی همچون جدل و به کارگیری آن به جای برهان و امور یقینی، برای رسیدن به خواسته‌های پست.^{۳۵}

– تفریط در قوه عاقله

تفریط در ادراک، جهل بسیط (بلاغت) است یعنی انسان جاهل و به جهل خود آگاه باشد و این در برابر جهل مرکب است. در جهل مرکب دو جهل ضمیمه شده، یکی اصل جهل و نادانی و دوم، عالم و آگاه دانستن خود در عین جاهل بودن است. جهل بسیط عبارت است از تهی بودن نفس از علم، بدون اینکه خود را را عالم بداند. این گونه جهل در آغاز مذموم نیست زیرا یادگیری متوقف بر آن است زیرا یادگیری متوقف بر آن است. زیرا آدمی تا به جهل خود برخورد نکند و نداند که نمی‌داند درصدد تحصیل علم بر نمی‌آید اما ثابت و باقی ماندن آن از مہلکات بزرگ است. در اصطلاح علم اخلاق تفریط در عقل را **خمودی** و در عرف مردم **حماقت** گفته می‌شود و این دو بُعد چه افراط و چه تفریط در اندیشه و عقل موجب خمودی و خاموشی بینش فطری می‌شود.^{۳۶}

– اعتدال قوه عاقله

از دیدگاه قرآن اساس هدایت و رشد انسان در گرو پرورش قوه عاقله و میدان دادن به عقل و رشد قدرت استدلال و تفکر است چرا که عدم تعقل و تفکر یا افراط و تفریط در آن موجب احاطه زشتی‌ها و پلیدی‌ها در سر تا سر وجود آدمی و در نهایت خاموشی بینش فطری انسان است.^{۳۷} بزرگان علم اخلاق در مورد اعتدال قوه عاقله



چنین گفته اند:

اعتدال و حُسن قوه عاقله در این است که به صورتی باشد تا بتواند بین راستی و کذب فرق بگذارد، نظریات مفید و مضر را تشخیص بدهد، زیبایی و زشتی افعال را بشناسد و امر به صفات جمیله و نهی از صفات ذمیمه کند و زمانی که این قوه از افراط و تفریط پاک شود خُلُق حکمت (علم به حقیقت اشیاء) که اساس فضایل اخلاقی است در او پیدا می شود^{۳۸} در این مرحله است که بینش فطری او شکوفا شده و دین را مطابق فطرت می یابد. توضیح آنکه:

انسان تا به مقام اعتدال در تعقل و رشد عقلانی نایل نیاید دین را مطابق با فطرت نمی یابد یعنی تا قبل از رسیدن به این مرحله فطرتش شکوفا نشده و خلقتش او را به سوی دین نمی خواند و مؤید این مطلب آیه ۳۰ سوره مبارکه روم می باشد: {فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ} والا دلیلی بر این تفرع وجود نداشت. علامه طباطبائی می فرماید: حرف فاء در فَأَقِمْ فرع و نتیجه مطالب آیات قبل است که وقتی ثابت شد تدبیر تنها از آن خداست و او شریکی ندارد و او بزودی خلق را مبعوث و به حساب می کشد و نیز معلوم شد که کسی که رو به غیر خدا آورده در قیامت راه نجات ندارد خداوند می فرماید: پس روی دل به سوی خدا و دین کن و ملازم آن باش آن همان دینی است که فطرتِ خلقت الهیه به آن دعوت می کند. و عبارت {وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ} بر تأیید این معنا دلالت دارد که انسانها در اثر اصرار بر مشتهیات نفسانی و پیروی هواهای نفسانی از تبعیت حق غافل و از بینش عقلانی و مقام تفکر و تدبر تنزیل وجودی یافته اند لذا دین را مطابق فطرت نمی یابند و اینها اکثریت مردم را تشکیل می دهند. در این صورت فطری بودن دین نه به این معناست که انسان در هر مرتبه ای و با هر بینشی و هر گونه عملی متوجه و متمایل به آن است بلکه به این معناست که دین به عنوان مجموعه ای از اصول و سنن و قوانین عملی که اتخاذ آنها به دلیل مبتنی بودن بر حوائج حقیقی، سعادت حقیقی انسان را تضمین و او را به کمال حقیقی می رساند از



مقتضیات تکوینی خلقت انسان است.

حوائج در صورتی حقیقی اند و رفع آنها انسان را به سعادت حقیقی می رساند که نفس انسانی آن را طلب و عقل وی آن را تصدیق کند؛ پس شکوفایی بینش فطرت در مرتبه اعتدالی و عقلانی است و نه قبل از آن، باید کوشید که به این مرتبه رسید تا اگر مصادیق حق و باطل به تشخیص و تجهیزات غریزه و شهوت و... در انسان معلوم شده، تغییر یابند و جای خود را به مصادیق صحیح دهند و این جزء با شکوفا سازی بینش فطری که لازمه اعتدال قوه عاقله و عمل صالح است دست یافتنی نیست.^{۳۹}

رابطه عقل و نفس و نقش آن در شکوفایی بینش فطری

عقل در وجود انسان مانند ترمز در وجود ماشین است اگر نفس از عقل اطاعت کند قوای دیگر همچون قوه غضبیه، قوه شهویه و قوه وهمیه که تحت نفوذ نفس هستند به حال تعدیل به سر می برند و لازمه این امر، شکوفایی بینش فطری است. اگر نفس از عقل اطاعت نکند و زنجیر بین عقل و نفس پاره شود قوای دیگر که در سیطره نفوذ نفس هستند حالت افراط و تفریط به خود می گیرند. به طور مثال آب و آتش: در جهت تفریط، اگر آب نباشد هلاک می شویم و اگر آتش نباشد از شدت سرما می میریم و در حالت افراط، آب اگر سیل شود ویران می کند و آتش اگر زیاد باشد می سوزاند و هلاک می کند ولی آب و آتش در حالتی که در تعدیل باشند برای حیات انسان ضرورت دارد. قوای نفس هرچه بیشتر تابع عقل باشند، توجه به فطرت و شکوفا سازی آن بیشتر می شود و مسیر بروز پایه های مکارم اخلاقی همچون حکمت، عدالت، عفت و شجاعت تقویت می گردد.^{۴۰} که بزودی به بحث از آنها خواهیم پرداخت. لذا در احادیث متعدد گفته شده عقل عامل بندگی و حجت درونی و سالم ترین مخلوق خداوند است.

ب) قوه غضب

غضب در لغت به معنای تقیض رضا^{۴۱} آمده است و در اصطلاح؛ حالت نفسانی است که اقتضا دارد حرکت روح به خارج بدن از جهت رسیدن و طلب کردن انتقام.^{۴۲} کار



قوه غضب این است که قبل از وقوع ضرری به انسان، به مقابله با آن بر می انگیزد و تنها چیزی که قوه غضبیه را اشباع می کند انتقام است و از آن لذت می برد جزء با آن آرام نمی شود. به واسطه این حالت، حال عقل به او ناچیز و کار او ضعیف می گردد.^{۴۳} غضب نیز مانند قوه عقل گاهی دچار افراط و تفریط می شود و توجه داشتن به اعتدال آن، همان شکوفایی بینش فطری است.

– افراط در غضب

اگر واکنش های انسان در موارد لازم تحت تدبیر عقل قرار نداشته باشد ممکن است آسیب های جدی به خود و دیگران وارد کند. افراط در غضب آن است که قوه غضب چنان بر صاحبش مسلط شود که از اختیار عقل و شرع خارج گردد. در این صورت بصیرت از انسان سلب شده و قدرت تفکر را از دست می دهد، اختیار نفس از کف او خارج می گردد و از دیدن عبرت ها کور و از شنیدن مواعظ کر می گردد.^{۴۴}

علمای اخلاق افراط در غضب را **تهور** گویند تهور یعنی اقدام بر آنچه سزاوار نیست و عقل و شرع او را از آن مهالک منع کرده اند.^{۴۵} از امام صادق منقول است که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: **الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلَّ الْعَسَلَ: غضب، ایمان را فاسد کند چنانچه سرکه عسل را فاسد کند.**^{۴۶} در شرح این حدیث چنین آمده: انسان غضبناک از دین خدا بر می گردد و نور فطری ایمان را خاموش و بینش فطری نسبت به عقاید حقه را در خود می سوزاند بلکه کفر حجوی پیدا می کند و او را به هلاکت ابدی می رساند و چه بسا سب انبیاء، مقدسات و قتل نفس مظلوم کند.^{۴۷} چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند که پدرم فرمود: **أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ؟ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَغْضَبُ فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ وَ يَقْذِفُ الْمُحَصَّنَةَ؛ چه چیز شدیدتر از غضب است؟ همانا مرد غضب می کند پس قتل نفسی را که خدا حرام کرده می کند و به زن محصنه افتراء می زند.**^{۴۸} و بیشتر فتنه های بزرگ و کارهای فجیع در اثر افراط در قوه غضبیه می باشد اما اگر شخص هنگام غضب آن را کنترل و تصمیم عاقلانه اتخاذ کند معنایش این است که به بینش فطری اش توجه داشته است. قرآن افرادی را که این قدرت و



توانایی را در خود ایجاد و تقویت کرده اند تمجید نموده اند:

{ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ } * آنان که در وسعت و پریشانی انفاق می کنند و خشم خود را فرد می برند و از خطای مردم می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. { ۴۹

کظم در لغت به معنای بستن سرمشکی است که از آب پُر شده است^{۵۰} و به طور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خود داری می نمایند به کار می رود. غیظ به معنای شدت غضب و حالت بر افروختگی و هیجان فوق العاده روحی است که بعد از مشاهده ناملاپمات به انسان دست می دهد. قرآن در بیان سیمای پرهیزکاران یکی از علامتهای این افراد را مهار غضب و جلوگیری از افراط در آن و رساندن آن به حد اعتدال معرفی می کند تا لازمه آن که شکوفایی بینش فطری است برای شخص مهیا گردد.^{۵۱}

– تفریط در غضب

تفریط در قوه غضبیه عبارت است از عدم واکنش انسان در مواقع ضروری یا تحریک و هیجان بسیار کند در چنین مواقعی وجود این حالت در یک فرد باعث ضررهای جانی، مالی یا عرضی می شود که نه مورد تأیید شرع مقدس است نه پشتوانه عقلی دارد و نه عرف و عقلا آن را می پسندند و این صفت رذیله اگر به سمت تفریط و کوتاهی گرایش یابد به آن جبن گویند که از صفات مورد مذمت در علم اخلاق است. از دیگر مفاسد تفریط در غضب، ضعف و سستی، تنبلی، کم صبری، راحت طلبی و رضای به رذایل و فضایح و بی غیرتی و کم همتی و... است و خداوند متعال در معرفی شخصیت پیامبر می فرماید: **او کسی که در برابر دشمن قسم خورده، غضب از خود بروز می دهد: اشداء علی الکفار**^{۵۲}

به نظر می آید پیام آیه این است که اگر شخص جایی که باید غضب کند، غضب نکند تفریط در غضب است. امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و تعزیرات و سایر سیاستهای دینی و عقلی اداره نمی شود جزء در سایه قوه غضبیه به شرط آنکه از حد



اعتدال آن خارج نشده و از توجه به آن غافل نگردند تا بینش فطری به رشد و شکوفایی عالی برسد.^{۵۳}

– اعتدال در غضب

اعتدال در غضب یعنی آدمی در جایی که غضب شایسته است از او غضب صادر شود و در جایی که غضب شایسته نیست، غضب از او صادر نشود و غضب و عدم غضب او تابع عقل و شرع باشد. در علم اخلاق به اعتدال در غضب **شجاعت** گفته شده است. شجاعت عبارت است از انقیاد و فرمانبرداری قوه غضبیه از قوه عاقله تا آدمی خود را در مهالکی که عقل به احتراز و دوری از آنها حکم می کند نیفکند و دچار اضطراب نشود.^{۵۴} و همین جا که قوه غضبیه تحت طاعت عقل قرار می گیرد بینش فطری انسان نیز شکوفا می شود زیرا فطرت همیشه متوجه کمال است و آنچه عیب و نقص است مورد تنفر فطرت است نه توجه به آن و افراط و تفریط در غضب که مولود صفات رذیله تهور، جبن و بی غیرتی و ... است فطرت از آن گریزان است.

می توان گفت هر چه موجب بیداری فطرت در هر دو بُعد بینش و گرایش می شود خداوند متعال بندگان را بدانها امر فرموده و فرستادگان و رسولانش را نیز امر فرموده تا مردم را به آنها آگاه و امر نمایند. چنانکه در حدیثی منقول از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: ... **إِنَّ اللَّهَ خَصَّ رَسُولَهُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، فَأَمْتَحِنُوا أَنْفُسَكُمْ: فَإِنْ كَانَتْ فِيكُمْ فَأَحْمَدُ وَاللَّهُ وَارْغَبُوا إِلَيْهِ فِي الزِّيَادَةِ مِنْهَا. فَذَكَرَهَا عَشْرَةً: الْيَقِينَ، وَالْقَنَاعَةَ، وَالصَّبْرَ، وَالشُّكْرَ، وَالْحِلْمَ، وَحَسْنَ الْخُلُقِ، وَالسَّخَاءَ، الْغَيْرَةَ، وَالشَّجَاعَةَ وَالْمُرُوَّةَ**

خداوند متعال رسول خود را به مکارم اخلاق اختصاص داد، پس شما خود را امتحان کنید: اگر این صفات در نفوس شما بود خدا را حمد کنید و به سوی خدا توجه کنید برای زیاده تر شدن آنها، پس ده تا از آن صفات را ذکر نمود،^{۵۵} چنانچه در روایت آمده یکی از آنها صفت شجاعت است که همان حد اعتدال قوه غضبیه است. همچنین خداوند متعال در قرآن ایمانی را تمجید می کند که در کنارش شجاعت، پایداری و صبر باشد که همه اینها همان شکوفا شدن بینش فطری است:



{ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * } به یقین کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است، سپس استقامت کردند فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و غمگین نباشید و بشارت به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است. { ۵۶

(ج) قوه شهویه

شهوت در لغت به معنای قوه جذب ملایم یا جذب مطلوب الحصول، رغبت نفس به چیز مطلوب و لذیذ است.^{۵۷} یکی از نیروها و قوای نفس، قوه شهوت است. وجود این قوه برای تداوم حیات از جهت تغذیه، حفظ نسل و اداره کردن زندگی اجتماعی بسیار ضروری است اما در سوق دادن آن به افراط و تفریط موجب رذایل و دوری و حتی خاموشی بینش فطری انسان می شود.

- افراط در قوه شهویه

چنانچه که اشاره شد خداوند قوه شهویه را در نهاد انسان قرار داده تا در صورت گرسنه شدن با میل به غذا آن را برطرف کند یا نیاز جنسی را با ازدواج بر طرف و بقای نسل را تضمین کند. وجود این قوه در بدن از نعمت های الهی است مانند باران که برای زمین حاصل خیز رحمت است و موجب تداوم حیات طبیعت می شود، اما اگر بر کویر سیل آسا ببارد و برای کنترل آن مقدمات لازم فراهم نیاید به صورت سیل بنیان کن در آمده و موجب نابودی طبیعت می شود. اگر قوه شهویه به صورت افسار گسیخته در آید و زیاده روی نماید در علم اخلاق به آن **شره** گویند و آن عبارت است از اینکه انسان از قوه شهوت خود به هر آنچه که او را که می خواند متابعت و پیروی می کند یعنی از شهوت شکم، فرج، جماع، حرص مال و چاه، زینت و امثال اینها.^{۵۸} به همین جهت جوامعی که در مسیر دسترسی آسان به شهوات و آزادی در ارضای آن حرکت می کنند نه تنها حرص و آز شهوانی را سیری پذیر نیافتند بلکه هر روز بیشتر در گرداب حیوانیت و پستی غرق می شوند و از آن گوهر وجودی و بینش فطری شان غافل هستند و چه بسا تا ابد بینش فطری آنها شکوفا نشود.



افراط در شهوت عظیم ترین هلاک کننده در نابودی انسان است از این جهت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: مَنْ وَقَى شَرَّ قَبْقَبِهِ وَ ذَبَذَبِهِ وَ لَقَلَقَهُ فَقَدَوْقَى، هر که از شر شکم، فرج و زبان خود محفوظ بماند از همه بدیها محفوظ است و نیز فرمودند: أَفْضَلُكُمْ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ أَطْوَلُكُمْ جَوْعاً وَ تَفَكُّراً وَ أَبْغَضُكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ نَوْمٍ أَكُولٌ شَرِيبٌ: بهترین شما در نزد خداوند از حیث منزلت و مرتبه کسانی که بیشتر گرسنگی می کشند او در افعال خود و صنایع آفریدگار[تفکر می کنند و دشمن ترین شما در نزد خداوند کسانی هستند که بسیار می خوابند و بسیار می آشامند.

علمای علم اخلاق در این زمینه گفته اند شکم باعث همه ناخوشی ها آفات و سرچشمه شهوت شدید است و آدمی را مقید به زنجیر علایق در کثرت عیال و اولاد، مال و جاه و خوراک و... می کند که به دنبال آنها انواع حسد، حقد، عداوت و ریا، تفاخر، عجب و کبر پیدا می شود و تمامی اینها ثمره پیروی از شهوت شکم است و در نهایت منجر به کوری بینش فطری انسان می شود.^{۵۹}

– تفریط در قوه شهویه

همان طور که افراط در قوه شهویه ویرانگر و پر خطر و مانع شکوفایی بینش فطری است تفریط در این مورد نیز به همان اندازه زیان آور است. دانشمندان علم اخلاق تفریط در قوه شهویه را خمود می نامند و آن عبارتست از کوتاهی کردن در تحصیل ضروری قوت و نیرو و سستی ورزیدن در شهوت نکاح به مقداری که لازم و شایسته است یعنی به حدی کوتاهی و سستی نماید که منجر به برطرف شدن شدت قوت و نیروی او و تضییع عیال و قطع نسل از او شود و شکی نیست این امر ناپسند مورد مذمت عقل و شرع است زیرا تحصیل معارف الهی و اکتساب فضایل اخلاقی و عبادت های بدنی به نیرومندی تن بستگی دارد.

پس کوتاهی در رساندن غذا به بدن موجب فرو ماندن از فواید مترتب بر آن است و آدمی را از تحصیل سعادت محروم می کند و هم چنین با اهمال قوه شهوت نکاح، ثمره این قوه ضایع گشته و موجب محروم شدن فواید بقای نسل می گردد که یکی از



آنها موافقت با اراده خداوند است که بقای نوع انسان می باشد.

بنابراین کنترل قوه شهوت در تحت طاعت قوه عاقله او را از ورطه هلاکت و افراط و تفریط نجات می دهد و لازمه این امر رشد عقلانی و شکوفایی بینش فطری است که شخص را به سمت و سوی فضایل سوق می دهد و هر چه این قوه و قوای دیگر بیشتر تابع قوه عاقله باشند به همان اندازه بینش فطری آدمی شکوفا و شکوفاتر شده و در کسب فضایل و کمالات حریص تر می گردد تا جایی که کمالات جزء وجود او می شوند.

- اعتدال در قوه شهویه

در علم اخلاق از میانه روی و اعتدال در قوه شهویه به عفت تعبیر کرده اند و آن عبارتست از مطیع و منقاد شدن قوه شهویه از قوه عاقله و آنچه قوه عاقله در خوردن و نوشیدن و نکاح و جماع امر می کند از آن متابعت کند و از آنچه نهی فرماید اجتناب کند و آن حد اعتدال در قوه شهویه است که مورد پسند شرع نیز می باشد. اعتدال در شهوت شکم حدی است که آدمی سنگینی و ثقل غذا را نفهمد و حیوانیت بر او غالب نشود نه به حدی که از قوت بیفتد و مزاج را فاسد کند زیرا آن خارج از حد اعتدال و غیر از معنای عفت است.

اهمیت میانه روی در نیروی قوی و گسترده شهوت را به ساخت سدّ در برابر طغیان چند رودخانه می توان تشبیه نمود که وجود این سد ثمرات زیادی در پی خواهد داشت و سیل آبی که می توانست با خود مرگ، ویرانی و وحشت به بار آورد موجب حیات، زیبایی، آرامش و سازندگی می شود همه آثار ارزشمند نتیجه یک کنترل عاقلانه به دست افراد فهمیده و هوشمند است.

قوه شهویه نیز اگر در سیطره قوه عاقله باشد و انسان در تحت کنترل این قوه راه های معقول را اشباع و ارضاع کند رفته رفته سبب بیداری و شکوفایی بینش فطری اش شده و می تواند در زندگی با برنامه ریزی صحیح، معنویت و توفیق بندگی را که هدف زندگی است فراهم کند.

اگر انسان آگاهی به قوای نفس داشته باشد و همیشه متوجه باشد در ارضای تمام قوا



حد اعتدال را که عقل تشخیص می دهد رعایت نماید دیگر گرفتار افراط و تفریط که نتیجه آن بازی و بیهودگی و فریب و گناه و هلاک شدن است نمی شود چنانکه خداوند متعال میفرماید: { اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ * بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخر فروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.... زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست. }^{۶۳}

بنابراین حاکمیت در وجود انسان باید تحت سیطره قوه عاقله باشد که از دین سیراب شده است نه در دست افراط و تفریط قوای دیگر که همان هواهای سیری ناپذیر نفس است . رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَ رَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ، وَ خَلَقَ الْبَهَائِمَ وَ رَكَّبَ فِيهِمُ الشَّهْوَةَ، وَ خَلَقَ بَنِي آدَمَ وَ رَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَ الشَّهْوَةَ، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ أَدْنَى مِنَ الْبَهَائِمِ ؛ همانا خداوند متعال فرشتگاه را خلق کرد و در وجود آنان عقل را مسلط کرد و حیوانات را پدید آورد و در وجود آنان لذت خواهی را حاکم کرد و وجود انسان را خلق کرد و حال آنکه برای او عقل و شهوت قرار داد، پس هر کس که عقل را بر شهوت پیروزی داد، پس او ارزشمند تر از فرشتگان است و هر کس شهوت را بر عقل غلبه داد پس او پست تر از حیوانات است.^{۶۴}

بنابراین پرورش دادن بینش فطری غیر از پرواز دادن به هوسها و آرزوهای پایان ناپذیر است آنچه مقتضای فطرت انسان است کمال طلبی است که با اعتدال و میانه روی قوای نفس بدست می آید و اینها تمناهای صادقانه هستند گرچه همه اینها اگر کنترل نشوند ممکن است زمینه یک تمنای کاذب واقع شوند و منجر به تهور، شره، خمود و... و در انتها منجر به خاموشی فطری شود. دستیابی به حکمت، عفت و ... دیگر فضایل اخلاقی وقتی امکان پذیر است که انسان در مسیر آنچه که باعث شکوفایی بینش و



گرایش فطری او می شود قدم بردارد و آن رسیدن به اعتدال تمام قوای نفس به کمک قوه عاقله می باشد.^{۶۵}

د) قوه وهمیه

وهم از خطورات قلب است و توهم چیزی در لغت به معنای تخیل و تمثّل چیزی آمده است.^{۶۶} و در اصطلاح علم اخلاق، شأن قوه وهمیه ادراک معنای جزئیّه متعلق به محسوسات است. عقل و وهم، قوای ادراکیه اند. عقل مدرک کلیات وهم مدرک جزئیات است.^{۶۷}

– افراط در قوه وهمیه

افراط در قوه وهمیه منجر به ظلم می شود. ظلم در لغت یعنی کار بی جا و تعدی از حد وسط است. ظلم به این معنا جامع همه رذایل و قبح شرعی و عقلی می شود. این ظلم به معنای اعم است اما ظلم به معنای اخص عبارتست از ضرر و اذیت رسانیدن به غیر از قبیل کشتن، زدن، دشنام دادن، غیبت کردن و بیشتر آنچه در آیات، روایات، روایات و عرف مردم ذکر می شود معنای اخص ظلم مراد است.^{۶۸}

خداوند سبحان در آیه کریمه میفرماید: {وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ} زود باشد آنان که ظلم و ستم کردند که بعد از موت بازگشت ایشان به کدام مکان خواهد بود^{۶۹}

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر که ستم کند خداوند عالم، مسلط می کند بر او کسی را که بر او یا اولاد او، اولاد اولاد او ظلم کند.^{۷۰} البته این مخصوص اولادی است که به ظلم پدران خود راضی بودند.

– تفریط در قوه وهمیه

علمای اخلاق تفریط در قوه وهمیه را تمکین نمودن از ظالم (ظلم پذیری) بر سبیل مذلت و خواری و قدرت بر دفع آن دانسته اند.^{۷۱} از امام صادق (علیه السلام) روایت است که: هر که ظلم کند و هر که یاری ظالم کند و هر که راضی به ظلم او باشد هر سه ظالمند و در ظلم شریکند.^{۷۲}



افراط و تفریط در قوه وهیمه نیز مانند سایر قوا مانع شکوفایی بینش فطری گشته مگر آنکه این قوه تحت فرمان محض قوه عاقله قرار گیرد تا به شکوفا سازی بینش فطری برسد.

– اعتدال در قوه واهمه

علمای اخلاق اطاعت محض قوه واهمه از قوه عاقله، که در نتیجه صفت عدالت برای شخص حاصل می گردد؛ به اعتدال و میانه روی در قوه واهمه تعبیر نمودند.

عدالت به معنای اعم عبارتست: از مطیع محض بودن قوه واهمه از قوه عاقله و متابعت از آن در جمیع تصرفاتی که قوه عاقله در مملکت بدن می کند یا باز داشتن آن، غضب و شهوت را و آنها را در تحت اقتدار و فرمان عقل و شرع قرار دادن است به عبارت دیگر کمال قوه واهمه، انقیاد و اطاعت او از قوه عاقله است در استعمال سایر قوا در انجام اعمال حسنه و نیکو که بدنبال آن عدالت حاصل می گردد.^{۷۳} عدالت به معنای خاص یعنی بازداشتن خود از ظلم و ستم به دیگران، دفع ظلم از دیگران و اقامه نمودن و بپا داشتن هر کسی را بر حق خود و بطور غالب مراد از عدالتی که در اخبار و آیات الهی ذکر می شود این معنا است.

شایان ذکر است، معنای عدالت بنا بر قول کسانی که نفس را دارای سه قوه دانستند چنین آمده؛ هرگاه نفس تعادل بین این قوا را به وجود آورد بگونه ای که هیچ کدام در حال افراط و تفریط نباشد عدالت به وجود می آید یعنی عدالت؛ متشکل از سه قوه و کمال تمام قوا است.^{۷۴}

اما معنای عدالت بنا بر نظر کسانی که نفس را دارای ۴ قوه دانسته اند اینکه؛ عدالت متشکل از سه قوه و کمال تمام قوا نیست بلکه بدون دخالت ملکه های شجاعت و عفت، عدالت به وجود می آید و ملکه عدالت علت به وجود آمدن ملکات دیگر می شود.^{۷۵}

باید گفت آنچه در عدالت مهم است ملکه نفسانی آن است. اگر یک بار شهوت و غضب تحت قوه عاقله در آیند نمی توان شخص را عادل نامید بلکه عدالت فضیلتی پایدار است که افعال و صفات انسان را تعدیل می کند و اختلاف بین قوا برطرف می



شود و اتحاد و یگانگی بین آنها حاصل می شود که لازمه آن زنده شدن و بیداری بینش فطری است.^{۷۸}

هم بستگی بین شکوفایی بینش فطری و قوای چهارگانه نفس

از مباحثی که مطرح شد می توان چنین گفت: افراط و تفریط در هر یک از قوای نفس از صفات ناپسند و زشت و ردیله محسوب می گردد که موجب خاموشی بینش فطری می شود و تنها حدّ میانه آنها فضیلت و ارزش نامیده می شود و زمانی این قوا در حد اعتدال و میانه روی می باشد که تحت نفوذ قوه عاقله باشند و هرگاه قوای چهارگانه مطیع و تسلیم قوه عاقله در حد اعتدال باشند لازمه اش شکوفایی بینش فطری است.

توضیح آنکه: شکوفایی بینش فطری به شدت غلبه و ضعف. این قوه بستگی دارد. اگر قوه عاقله بر سایر قوا غالب باشد سبب اعتدال همه قوا شده و، انسان به کمال عقل و اوج شکوفایی بینش فطری می رسد. البته چنانکه گفته شد غلبه قوه عاقله، شدت و ضعف دارد. گاهی قوه عاقله چنان غلبه بر سایر قوا پیدا می نماید که شخص به بالاترین نقطه شکوفایی بینش فطری می رسد به گونه ای که در او هیچ نقص وجودی یافت نمی شود و سراسر وجودش کمال و فضیلت است مانند انبیاء و ائمه (علیهم السلام) چنانکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را عقل کلّ نامیدند. بنابراین مرتبه عالی و کامل غلبه قوه عاقله مخصوص انبیاء و ائمه (علیهم السلام) است پس به هر اندازه شخص، قوت غلبه قوه عاقله اش بر قوای شهوت و غضب، بیشتر باشد به همان مقدار موجب بیداری و شکوفایی بینش فطری اش شده و همان قدر گرایش به معارف الهی و توحیدی پیدا نموده و از فضایل اخلاقی بهره مند می گردد و هر چه از غلبه قوه عاقله بر سایر قوا کاسته شود به همان اندازه از شکوفا سازی بینش فطری و درک معارف الهی توحیدی و بهره جویی از فضایل اخلاقی دور می گردد تا جایی که بینش فطری اش خاموش و دچار پستی و ردیلت و در نهایت هلاک می گردد^{۷۹} و این مطلب را به صورت قیاس استثنایی می توان چنین بیان کرد:

اگر کسی قوه عاقله اش بر سایر قوای نفس غلبه داشته باشد، بینش فطری (خداجویی



(— حقیقت و...) او شکوفا می شود لکن بینش فطری توحیدی او شکوفا نشده، پس قوه عاقله اش بر سایر قوا غلبه نداشته است و یا برعکس آن اگر کسی قوه عاقله اش بر سایر قوا غلبه نداشته باشد، بینش فطری او شکوفا نمی شود لکن بینش فطری او شکوفا شده، پس قوه عاقله اش بر سایر قوا غلبه داشته است.

اثر شکوفایی بینش فطری، خضوع در برابر امر الهی

از مباحث گذشته به خوبی نمایان می شود خدا شناسی و بینش توحیدی، فطری انسانهاست و هر کس از اول حامل شناخت و معرفت نسبت به خداوند بوده ولی آن را فراموش نموده و انبیاء الهی (علیهم السلام) آمدند تا انسانها را با تأمل آفاق و انفس دعوت و به این شناخت و بینش فطری آگاه سازند به عبارت دیگر انبیای الهی نیامده اند این معارف را بر انسانها تحمیل و تکلیف کنند و بگویند خدا وجود دارد بلکه آنها آمده اند تا بدانچه انسانها از معدن گنج های معنوی فطرتاً حامل آن هستند به یادشان بیاورند و بگویند شما از وجود خداوند آگاهید چنانکه قرآن می فرماید: {قَدْ كَرِهَ اللَّهُ لَنَا أَنْ تَعْلَمُوا سِرَّ اللَّهِ} پس تذکر ده که تنها تو تذکر دهند ای. {

امام علی (علیه السلام) در این زمینه می فرماید: قَبِعَتْ فِيهِمْ رُسُلُهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجِّجُوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ: پس رسولانش را میان مردم گمارد و پیامبرانش را پیاپی فرستاد تا از آنان بخواهند حق ميثاق فطرت را بگذارند و نعمتی را که فراموششان شده به یادشان آرند و با رساندن حکم خدا جای عذری بر ایشان نگذارند و گنجینه های خود را بر ایشان بکشایند.^{۸۱}

بنابراین تعلیم معارف و احکام الهی به انسان از طریق انبیاء و اولیاء الهی دادن مطلوب انسان به اوست و معارف حقه و قوانین عدل را به انسان آموختن همان شکوفا کردن فطرت انسان است و انسانی که به این مرحله برسد عاشقانه منتظر دریافت دستورات الهی و عمل بدانهاست چون تمام آنها نیاز و مطلوب او هستند و خالصانه و خاضعانه مطیع اوامر الهی می گردد.^{۸۲}

و در انتها می توان گفت؛ عقل اعتدالی گفتار، رفتار و اخلاق انسان را با خالق او تنظیم



می کند و افراط و تفریط در هر یک از قوای نفس، گفتار، رفتار و اخلاق انسان را با مخلوق تنظیم می کند و خداوند در قرآن صاحبان عقل (اعتدالی) و اولوالالباب را سرشار از تفکر، تأمل، تدبّر و اطاعت و تبعیت معرفی کند و قرآن را تنها برای آنها مفید می داند و بدین سبب در قیامت کسانی که اهل تفکر و تعقل ... نبودند طبق آیه ۱۰ سوره ملک می گویند: {وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ} ای کاش گوش می کردیم و تعقل می نمودیم.

راه های شکوفایی گرایش فطری

گرایش فطری یعنی تمایلات و خواسته های انسان که از اول همراه او بوده و بر او تحمیل و تکلیف نشده است مانند: گرایش به پرستش، گرایش به خیر و فضیلت، گرایش به توحید، گرایش به حقیقت، گرایش به نوآوری و خلاقیت، گرایش به الگو، گرایش به زیبایی و ... در یک کلام می توان گفت: گرایش به کمال مطلق که لازمه آن گریز از نقص است چون کمال مطلق شامل همه خوبی ها و فضایل و خالی از هر نقص و عیبی می باشد.^{۸۳}

گرایش های انسان مسبوق به بینش و گزارشهای علمی او هستند انسان به چیزی گرایش دارد که آن را بفهمد چه با علم حصولی که از طریق حس و ادله تجربی، عقل و براهین عقلی و نقل و شواهد روایی متکی به عقل حاصل می شود چه با علم حضوری که از طریق کشف و شهود و یا تزکیه و تحول وجود شخص بدست می آید. یعنی انسان ابتدا آن چیز را درک می کند و می فهمد سپس به آن گرایش پیدا می کند. گرایش و محبت انسان به چیزی نظیر جاذبه آهن ربا و آهن نیست که مسبوق به علم نباشد، یا نظیر کشش یک گیاه به سمت مواد غذایی مخصوص نیست که مسبوق به علم نباشد. اگر گرایش ها و میل های انسان مسبوق به علم نبود به طور مستقیم با خارج ارتباط داشت اما چون گرایش و میل هست باید متعلق گرایش هم در خارج باشد و از آنجا که انسان یک موجود عالم مختار است و تمام گرایش های عملی او به امامت بینش ها و گزارشهای علمی او شکل می گیرد نخست چیزی را می فهمد سپس به آن عشق می ورزد نه این که نفهمیده به آن ارادت پیدا کند.^{۸۴}



تمام کارهای اجرایی انسان از ایمان، اخلاص، اراده و عزم، تولی و تبری و همه گرایشهای او همچون گرایش به کمال مطلق، گرایش به حق و حقیقت و ... به امامت بینش فطری و گزارش علمی راه اندازی می شود. در واقع رهبری همه گرایش های انسان بر عهده بینش فطری و اندیشه های اوست. یعنی آنچه به گرایش های او بها می دهد و آنها را مقدس می کند همان بینش های فطری انسان است.^{۸۵}

خداوند تکویناً انسان را دوستدار فضایل و معارف آفریده و او به معارف اعتقادی، بینش فطری و نیز به فضایل اخلاقی گرایش دارد و آنها را می پذیرد، چون محبت و گرایش به مبدأ کمال، رافع نیاز فطری است زیرا فطرت پیوسته و دائم تشنه کمال مطلق است از این رو محبت و گرایش او دائمی است و محبت دائمی محبوب حاضر و همیشگی می طلبد.

شواهد گرایش فطری

احتجاج حضرت ابراهیم (علیه السلام) و توجه به خدا در گرفتاریها را می توان از شواهد گرایش فطری به محبوب دائمی و پاسخ به نیازهای فطری انسان بر شمرد:

۱- احتجاج حضرت ابراهیم (علیه السلام)

برای تبیین این حقیقت که خداوند و دین الهی مورد گرایش انسان و نیاز اوست احتجاج حضرت ابراهیم (علیه السلام) شاهد خوبی است: { فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * } وقتی آفتاب غروب کرد، ستاره ای درخشید و ایشان آن را پروردگار خود نامید و هنگامی که آن ستاره غروب کرد فرمود: چیز غروب و زوال دار محبوب و مورد گرایش او نیست.^{۸۶}

خلاصه استدلال حضرت ابراهیم (علیه السلام) این است: انسان به موجودی گرایش دارد که از هر گونه زوال و دگرگونی و غیب و احتجاب مصون است. انسان فطرتاً نیازمند محبوبی است که کامل مطلق و پیوندش با او دائمی باشد و چیزی که به غروب و دگرگونی مبتلا باشد و رفع حوائج او را نتواند بکند محبوب فطری انسان



نیست.

۲- توجه به خدا در رفتارها:

{ فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ } * هنگامی که سوار کشتی شدند خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند) اما هنگامی که سوار بر کشتی شدند خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند) اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد باز مشرک می شوند.^{۸۷}

از این آیه استفاده میشود اعتقاد و گرایش به خداوند در فطرت انسانهاست و با کوتاه شدن دستشان از علل مادی پرده غفلت کنار میرود و معبود فطری خود را مشاهده کرده و از او کمک می طلبند.^{۸۸}

بنابراین روشن شد انسان در بعد تمایلات و گرایشها همانند بینش و علوم دارای سرمایه های فطری است و هر آنچه که به شکوفایی بینش فطری می انجامد از قبیل اعتدال قوای چهارگانه نفس، تهذیب و عمل صالح، تعالیم انبیاء و ... شکوفایی گرایش فطری را نیز در پی دارد چرا که تا بینش نباشد گرایش هم نیست و چنانکه گفته شد همه گرایشهای عملی انسان به امامت بینش های فطری او شکل می گیرد و از آن طرف گرایشهای عملی انسان هم در شکوفا سازی بینش فطری نقش دارند هرچقدر گرایش عملی انسان، به فضایل بیشتر و خالص تر باشد بینش فطری انسان عمیق تر و شکوفاتر می گردد پس میان گرایش فطری و بینش فطری رابطه دو سویه است گرچه نقش بینش فطری در شکوفا سازی گرایش فطری مهم تر است.

هم بستگی میان شکوفایی گرایش فطری با بینش فطری

هر اندازه بینش فطری انسان از رشد و شکوفایی بیشتر برخوردار باشد همان قدر انسان محبت و گرایشش به کمال مطلق بیشتر می شود. گرایش فطری به کمالات که از بینش فطری سرچشمه گرفته گاهی به حدی است که وجود کمالات در شخص در حدّ حالّ است و اگر چنین شد سریع قابل زوال است و گاهی در حدّ ملکه است در این صورت گرچه قابل زوال است اما زوال آن بطلی و کند است و گاهی کمالات



شخص مقوم ماهیت او می شود، مادامیکه ماهیت موجود است زوال پذیر نخواهد بود ولی گاهی کمالات شخص در حدی است که مقوم وجودی او می شود نه ماهوی چنین شخصی کمالات عین وجود او هستند و دیگر فرض زوال برایش تصور ندارد مانند پیامبران و ائمه اطهار (علیهم السلام) که سراسر وجودشان کمال است و این مرحله بینش و شناخت فطری در حد عالی است و اینجا دیگر سخن از خوف و شوق به خدا نیست بلکه از طریق محبت است.^{۸۹}

بارزترین نمود آن جایی است که خداوند ایمان و دین را محبوب انسان معرفی می کند نه آن که چیزی تحمیلی بر بشر باشد: { وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ* } **ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دلهایتان زینت بخشیده.**^{۹۰}

ایمان به خداوند نه تنها تکلیف و تحمیل نیست بلکه تحبیب است و ایمان برای محب دشوار نیست؛ بلکه دلپذیر است و خداوند انسان را محب فضایل و معارف آفریده است. این آیه بارزترین نمود تمایل به کمال و مشهورترین نماد تنفر از نقص که همان گرایش فطری انسان به توحید و گریز فطری او از شرک است را نشان می دهد.

حاصل آنکه: گرایش انسان به کمالات و فضایل، از یافته های فطرت انسان است نه مخلوق جهل و وهم و ترس، بنابراین آدمی خود را همیشه نیازمند محض می بیند و با شکوفایی بینش و گرایش فطری، پی می برد آنچه را خداوند متعال به او امر و نهی نموده در واقع همه نیاز حقیقی او را تشکیل می دهد. دین مطابق فطرت است و با عمل به دستورات دین مطلوب حقیقی برای او حاصل می گردد.

پس فطرت انسان خواه مکشوف یا محجوب جز کمال خواهی منش دیگر ندارد یعنی فطرت محجوب همان را می طلبد که فطرت مکشوف می خواهد لیکن خواستن و طلب یکی مورد شهود است و تمایل و خواهش دیگری محجوب و مستور؛ فطرت هر چند محجوب باشد باز منادی توحید و کمال خواهی و فضیلت است مگر آنکه شخص خودش با اعمالش فطرتش را کور کرده باشد که به سمت شرّ برود.^{۹۱}



- مهمترین راه های حفظ اعتدال قوای چهار گانه نفس

در پزشکی بیان شده است، بهداشت و حفظ تندرستی به این است که به مزاج آنچه سازگار و مناسب آن است، وارد شود. حفظ اعتدال قوای نفس نیز به همین نحو است. وارد کردن امور مناسب و مشابه برای حفظ اعتدال فضائل اخلاقی و قوای نفس به چند چیز بستگی دارد. برخی از مهم ترین آنها عبارتند از:

- اطاعت از تعالیم انبیاء

یکی از راه های حفظ اعتدال قوای چهارگانه نفس، اطاعت از تعالیم انبیاء است. خداوند در قرآن کریم وظایف پیامبران را اینگونه فرموده است: {وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ}

نخستین وظیفه رسالت، تلاوت آیات الهی، دومین وظیفه، تزکیه روح و سومین وظیفه تعلیم کتاب و حکمت است.

آموزه های پیامبر دو دسته است:

۱- آموزه های عقلی که با استدلال های عقلی بشر را هدایت می کنند. مطالبی را که انسان نمی داند به او می آموزند. پیدایی علم حصولی از این قسم تعالیم می باشد یعنی انسان چیزی را که نمی داند از راه حواس ظاهری، مقدمات فکری آنها را فراهم می کند، سپس آنها را تجزیه و تحلیل کرده، به معارف عقلی دست یافته و با عمل بدانها صفات کمالیه در او بروز می کند که همان اعتدال قوای نفس می باشد.

۲- آموزه هایی که فطرت بشر را زنده نموده و انسانها آن را از اول به همراه آفرینش خود دارند و این قسم تعالیم شکوفایی بینش و گرایش فطری را بدنبال دارد، یعنی چیزهایی که انسانها در نهان دارند با اطاعت از تعالیم انبیاء به تدریج به صحنه دل می آیند و قوای نفس از هر افراط و تفریطی سالم می مانند.

- هم نشینی با نیکان و اجتناب از بدکاران

از جمله راه های حفظ اعتدال قوای نفس، اختیار همنشینی و مصاحبت با نیکان و معاشرت با کسانی که دارای فضائل اخلاقی هستند و فرا گرفتن نحوه رفتار آنان با خالق و مخلوق است و همچنین اجتناب از همنشینی با اشرار و بدکاران و صاحبان



اخلاق زشت و ناپسند، و نشنیدن داستانها و حکایت‌های مربوط به آنان و کارها و مُزخرفاتی که از آنها صادر می‌شود. زیرا مصاحبت و معاشرت با هر کسی قویترین انگیزه برای خو گرفتن به صفات و اخلاق اوست.

انگیزه‌های بدی و شرّ برای قوا بیشتر از انگیزه‌های خیر است، تمایل به شرّ و بدی زودتر و آسانتر از تمایل به خیر و نیکی رخ می‌نماید. از این رو گفته‌اند: تحصیل فضائل به منزله صعود به قله‌های مرتفع است و کسب رذائل به مثابه نزول از آنهاست. و قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به همین مطلب اشاره دارد که: **حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ؛ بهشت با ناملایمات همراه است و جهنم با خواستنی‌ها قرین است.**

- کسب فضایل و مواظبت بر آنها

از جمله راه‌های حفظ اعتدال قوای نفس، به کار بردن قوا در راه کسب صفات شریف، مواظبت بر افعالی است که آثار و نتایج آن فضائل و ملکات است و واداشتن نفس بر کارهایی که مقتضی و در خور اخلاقی است و حفظ آن مطلوب است. چنانکه کسی که می‌خواهد ملکه جود و سخاوت را حفظ کند، همواره باید به انفاق مال و بذل و بخشش بر مستحقان ادامه دهد و بر نفس خویش هنگامی که به امساک و بخل تمایل دارد، مسلط باشد. به همین منوال است در مورد دیگر صفات. و این کار به منزله ریاضت جسمانی در بهداشت بدنی است.

- تفکر و تأمل

از موارد دیگر حفظ اعتدال قوای نفس، اینکه انسان هنگام اقدام به هر فعلی تفکر و تأمل کند تا کاری از روی غفلت بر خلاف آنچه مقتضی فضیلت است از او سر نزند و اگر احیاناً سر زد نفس را مورد عقوبت و سختگیری قرار دهد. چنانکه وقتی می‌خواهد غذائی مضرّ بخورد، باید خود را مانند آن واقعه بیفکند و صبر و تحمل ورزد. این سعی و کوشش موجب افزایش تجرّد و صفای نفس انسان و انس به حق و الفت با صدق خواهد شد از همه زوایا ملتنفّر خواهد گشت و در مدارج کمالات و مراتب سعادت بالا خواهد رفت تا هنگامی که اسرار الهی بر او منکشف شود و همانند قدسیان و روحانیان



و فرشتگان گردد.

- پرهیز از برانگیخته شدن قوه غضب و شهوت

پرهیز از دیدن و شنیدن و تخیل آنچه شهوت و غضب را بر می انگیزد یکی دیگر از راه های حفظ اعتدال قوای نفس می باشد. کسی که این دو قوه را تهییج کند، گویی سگ هار یا اسب سرکشی را بر انگیزد، آنگاه برای رهایی از آنها چاره جویی کند. هرگاه آن دو قوه بالطبع به جنبش در آمدند، برای آرام ساختن آنها به قدری که منافعی سلامت نباشد و عقل و شرع جایز می شمرد بسنده کند.

- کشف عیب های پنهان

جستجو در کشف عیبهای پنهانی خود برای دفع و ازاله آنها از دیگر راه های حفظ اعتدال قوای نفس می باشد. نفس صفات و افعال خود را دوست دارد و بسیار اتفاق می افتد که بعضی عیوب از او پنهان بماند. بنابراین هر کسی خواستار سلامت و نگهبان آن است باید از بعضی دوستان خود بخواهد که از عیوب او تفحص کنند و به آنچه آگاه شد وی را با خبر سازد از این آگاهی خشنود شود و به دفع و بر طرف کردن آن بپردازد. در این مقام سودمند است که مردم را در آئینه عیوب خویش قرار دهد و چون عیبی در آنان یافت در زشتی آن بیندیشد و بداند که اگر این عیب از او صادر شود همچنان زشت است. در پایان هر روز و شب از خود حساب بکشد و همه کارهای خویش را بررسی کند، پس اگر کار زشت و ناپسندی از او سر نزده خدا را بر این تأیید نیک سپاس گزارد و اگر کار بد و نکوهیده ای از او صادر شده خود را مورد سرزنش قرار دهد و توبه کند و بکوشد که دیگر مانند آن از او سر نزنند.^{۹۲}

نتیجه گیری

شاید مهم ترین قسمت هر نوشتاری نتیجه گیری آن باشد که حاصل مطالب نو جدید است: مهم ترین نتایج به دست آمده از بحث عبارتند از:

۱- فطرت در اصطلاح خاص مجموعه بینش ها و گرایش ها و توانش ها به هستی محض و کمال مطلق است که در سرشت انسان قرار داده شده است و از آغاز انسان آنها را به همراه دارد که همه محصول علم حضوری اند نه علم حصولی نظیر خدا



جویی، گرایش به فضایل و ...

۲- در روایات، فطرت همان توحید، معرفت، اسلام، اعتقاد به نبوت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت امام علی(علیه السلام) است که هر یک مصداقی از مصداقی فطرت است.

۳- مهم ترین ویژگی های فطرت، علم حضوری آن به بینش ها و گرایش ها، تغییر و تحول ناپذیری بودن آن، دارای شدت و ضعف بودن، دارای ارزش و قداست، خطا ناپذیری و... است.

۴- بحث از فطرت همیشه در طول تاریخ، مورد توجه ادیان آسمانی بوده لکن کمتر به ابعاد گسترده آن توجه شده است و امروزه در فلسفه و کلام جدید با عنوان **تجربه دینی** بیان شده است.

۵- تاریخچه بحث از نفس و قوای چهارگانه آن در حدیثی منسوب به امام علی(علیه السلام) اشاره شده گرچه رگه هایی از این بحث قبل از اسلام نیز مطرح بوده است.

۶- یکی از راه های شکوفایی فطرت، اعتدال قوای چهارگانه نفس یعنی قوه عاقله، قوه غضبیه، قوه شهویه و قوه واهمه میباشد پس انسان تا به مقام اعتدال قوا نرسد فطرتش شکوفا نمی شود.

۷- میان عقل و نفس رابطه است. اگر نفس از عقل اطاعت کند قوای دیگر آن همچون قوه غضبیه، قوه وهمیه، قوه شهویه که تحت نفوذ نفس هستند به حال تعدیل به سر می روند و لازمه این امر شکوفا سازی بینش فطری است و اگر نفس از عقل اطاعت نکند قوای دیگر حالت افراط و تفریط به خود می گیرند و از اعتدال میان قوا صفات حکمت، عفت، شجاعت و عدالت حاصل می گردد.

۸- میان شکوفایی بینش فطری و قوای چهارگانه نفس هم بستگی و تلازم وجود دارد اگر شدت قوه عاقله بر سایر قوا زیاد باشد به همان اندازه بینش فطری اش شکوفا تر می شود به گونه ای که سراسر وجودش کمال و فضیلت می گردد و نقص وجودی ندارد مانند پیامبران و ائمه اطهار(علیهم السلام) و هر چه از غلبه قوه عاقله بر سایر قوا



کاسته شود به همان مقدار بینش فطری اش خاموش و در نهایت به پستی و رذیلت و هلاکت منتهی می گردد.

۹- فضیلت قوا: قوه عقلیه در حال اعتدال به فضیلت و صفت کمالی حکمت می رسد. قوه غضبیه در حال اعتدال به فضیلت و صفت کمالی شجاعت می رسد. قوه شهویه در حال اعتدال به فضیلت و صفت کمالی عفت می رسد. قوه وهمیه در حال اعتدال به فضیلت و صفت کمالی عدالت می رسد. در مقابل این چهار صفت فضیلت چهار صفت رذیلت است جهل مقابل حکمت، جبن مقابل شجاعت، شره مقابل عفت، جور مقابل عدالت.

۱۰- انسانها از اول حامل شناخت و معرفت و گرایش به سوی توحید و کمال مطلق و همه خوبیها هستند ولی آن را فراموش نموده و انبیاء الهی آمدند تا آنها را به این بینش و گرایش فطری آگاه نمایند و تعالیم معارف و احکام الهی به انسانها از طریق اولیاء الهی همان مطلوب حقیقی است که آدمیان سرگردان و حیران و نیازمند به آنها هستند و تا وقتی به مقام اعتدال قوه عاقله نرسند این حقیقت را دریافت نمی کنند.

۱۱- مجموعه بینشهای فطری، راه های شکوفایی گرایش فطری هستند زیرا تمام کارها و گرایش های عملی انسان همچون گرایش به کمال مطلق، گرایش به زیبایی و ... به رهبری بینش های فطری اوست و همین بینش های فطری، گرایش های او را مقدس می کنند.

۱۲- میان گرایش های فطری انسان با بینش های فطری اش همبستگی و تلازم وجود دارد یعنی به همان اندازه که بینش فطری انسان شکوفاتر می شود گرایش فطری او به کمالات و کمال مطلق بیشتر و بیشتر می شود به حدی که وجود کمالات و صفات کمالیه در شخص عین وجود او می شوند و هیچگاه از او زایل نمی شود مانند پیامبران و ائمه اطهار (علیهم السلام)



پی نوشت ها:

گرا، توحیدگر(مطهری، مرتضی، فطرت، ص ۲۹-۳۰/جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن ص ۲۴).

۸- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، کتاب الکفر و الایمان، باب فطره الخلق علی التوحید، ح ۱. ۲. ۳. ۴. ۵/مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۹، ح ۱۱۲. ۱۳، همان، ص ۲۷۸ ح ۷/کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲، ح ۲.

۹- ر. ک: جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، ص ۲۹-۳۱/حاجی صادقی، عبدالله، فطری بودن گرایش به دین، قیسات، ۱۳۸۴، ص ۳۶، ۵۴.

۱۰- کارل گوستاو یونگ، روان شناسی و دین، ترجمه فؤاد روحانی، ص ۱ به بعد.

۱۱- ادواردز، بل، دائرة المعارف فلسفه(براهین اثبات وجود خدا در فلسفه غرب)ترجمه: علیرضا جمالی نسب و... ص ۱۳.

۱۲- ر. ک: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۴۷۴-۴۸۶/جوادی آملی، عبدالله، همان، ص ۲۹-۳۲.

۱۳- عقل نظری انسان با آن بودها و نبودها و هست ها و نیست ها را درک می کند و عقل عملی برخی گفته اند: انسان با آن بایدها و نبایدهای اخلاقی، فقهی و حقوقی را درک می کند و عده ای گفته اند: عقل عملی هرگز کار

۱- ابن فارس، المعجم المقاییس فی اللّغه / فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین/ راغب اصفهانی، محمد، مفردات قرآن/جوهری، الصحاح/مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، مدخل فطر/المیزان، ص ۲۹۹، ۱۷۸، ۱۰، ۱۶.

۲- ابراهیم/۱۰

۳- انفطار/۱

۴- مطهری، مرتضی، فطرت، ص ۱۳/ جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، ص ۲۴-۲۷/ سیاهپوش، سید محمود، آیین فطرت، ص ۵۵/ مجلسی، محمد باقر، مرآه العقول، ج ۵، ص ۶۷.

۵- شرتونی، اقرب الموارد، ماده فطر.

۶- ر. ک: جوادی آملی، عبدالله، همان، ص ۲۵-۴۵.

۷- واژه های دیگر در قرآن آمده که به واژه فطرت نزدیکند مهم ترین آنها صبغهو حنیف است. صبغه بروزن فعله به معنای نوع رنگی که خدا در متن تکوین لحاظ کرده است و درباره دین است گفته می شود: دین رنگ خدایی دارد(مطهری، فطرت، ص ۲۹، ۳۰) و حنیف همان فطرت است(مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۶، ج ۱، باب ۱۱)/ حنیف یعنی میل و گرایش به حقیقت، حق



- آن ادراک نیست جایی که عمل شروع می شود
- جای عقل عملی است و تمام اندیشه ها مربوط به عقل نظری است خواه معلوم آن حکمت نظری باشد یا حکمت عملی و همه اعمال و گرایش های صحیح مربوط به عقل عملی است و اگر دانش بایدها و نبایدها مطرح شود در آنجا حکمت عملی را باید بکار گیریم (به نقل از: جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، ص ۲۹-۳۰).
- ۱۴- ابن منظور، لسان العرب، ماده عدل.
- ۱۵- همان.
- ۱۶- ملاصدرا، ج ۸، ص ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۴۱۰ق.
- ۱۷- ر. ک: مطهری، مرتضی، فطرت، ص ۳۳.
- ۳۷/ جوادی آملی، عبدالله، همان، ص ۲۴، ۲۵.
- ۱۸ - مکارم شیرازی، ناصر، آفریدگار جهان، ص ۴۶، ۴۸.
- ۱۹- علی، گرامی، معارف الشیعه، ص ۵/ جوادی آملی، همان، ص ۲۶.
- ۱۹- جوادی آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، ص ۲۶.
- ۲۱- مطهری، مرتضی، همان، ص ۷۴.
- ۲۲- شاه آبادی، محمد علی، رشحات البحار کتاب الانسان و الفطره ص ۴، ۵.
- ۲۳- همان، ص ۲۹، ۳۰/ جوادی آملی، عبدالله، همان، ص ۳۷.
- ۲۴- نهج البلاغه، خطبه یک (اقتباس)/ خمینی، روح الله، شرح چهلحدیث، ص ۱۸۱/ همان، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۷۷/ جوادی آملی، عبدالله، همان، ص ۲۵-۲۶/ همو، تسنیم، ج ۱۳، ص ۵۷۶-۵۷۷.
- ۲۵- گرجیان، محمد مهدی، فطرت و عشق از منظر آیت الله شاه آبادی و امام خمینی، قیسات، ش ۳۶، ص ۳۹، ۱۳۸۴/ نجفی افزا، مهدی، فطرت در آینه قرآن و برهان، پژوهشنامه قرآن و حدیث، ش ۳، ص ۵۸.
- ۱۳۸۶/ موسوی فراز، محمد رضا، فطرت خدا جویی و نقش آن در تربیت انسان، رواق اندیشه، ش ۱۲، ۱۳۸۱، ص ۴۷.
- ۲۶- همان، ص ۵۹/ رودلف اتو، مفهوم امر قدسی، ترجمه: همایون همتی، نقش جهان، ص ۲۱۸/ ادواردز، پل دائرة المعارف فلسفه، ترجمه: علیرضا جمالی نسب، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ص ۱۳۰.
- ۲۷- ر. ک: ارسطو، اخلاق نیکو ماکس، ص ۳۱/ افلاطون، جمهور، ترجمه فؤاد روحانی، به نقل از سید حسن اسلامی، حدیث فضایل اخلاق اسلامی، علوم قرآن و حدیث، ش ۴۱، ص ۲۶، کراچکی، ابوالفتح، معدن الجواهر و ریاضه الخواطر، ص ۴۰).
- ۲۸- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۱/ اربلی، ابوالحسن، کشف الغمه فی معرفه الاثمه، ج ۳، ص ۱۳۸.



- ۲۹- ر. ک: آلوسی، حسام الدین، الکندی و آراء القدامی و المحدثین فيه، ص ۲۷۴/زکریا رازی، کتاب الطب الروحانی، ص ۲۷/ابن مسکویه، تهذیب الاخلاق، ص ۱۶/ خواجه نصیر طوسی، ناصری، ص ۱۰۹/علامه حلی، الالفین، ص ۱۵۷/دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۱۲/ابن میثم، کمال الدین، قواعد المرام فی علم الکلام، ص ۱۷۹/صدر الدین، شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۹، ص ۱۲۱/نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۶۳-۸۵/امام خمینی، روح الله، شرح جنود عقل و جهل، ص ۱۵۱/جوادی آملی، رحیق مختوم، شرح حکمت متعالیه، ج ۱، ص ۹۵(به نقل از سید حسن، اسلامی، حدیث فضایل اخلاق اسلامی علوم قرآن و حدیث، ش ۴۱، سال ۱۳۸۵، ص ۲۶.
- ۳۰- ر. ک: سیاهبوش، محمود، آیین فطرت، ص ۸، ۹، ۱۳۳.
- ۳۱- ر. ک: محمدی ری شهری، محمد، مبانی شناخت، ص ۲۰۷/ابراهیم نوی، دین و اقبال فطری به آن در نگاه ملاصدرا، ص ۱۶۹، ۲۰۴، معارف عقلی، سال هشتم، ش ۲۷/جوادی آملی، عبدالله، فطرت درقرآن، ص ۴۳
- ۳۲- فیروز آبادی، القاموس المحيط / ابن فارس، المعجم المقاییس فی اللغه / راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم، مدخل عقل.
- ۳۳- مظفر، محمدرضا، المنطق، ص ۱۴/خواجه نصیر طوسی، کشف المراد، ص ۲۵۱/طباطبایی، المیزان ج ۲، ص ۲۶۲.
- ۳۴- خمینی، روح الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۲۱/ملاصدرا، شرح اصول کافی، ص ۱۹/نراقی، ملااحمد، معراج السعاده، ص ۴۰.
- ۳۵- مجتبیوی، جلال الدین، علم اخلاق اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۵، ۱۵۱.
- ۳۶- نراقی، محمد مهدی، همان، ص ۱۰۱، ۱۰۰/جوادی آملی، معرفت شناسی در قرآن، ص ۸۹، ۹۰/فهم نیا، محمدحسین، مبانی و مفاهیم اخلاقی در قرآن، ص ۱۱۵، ۱۱۶.
- ۳۷- یونس/۱۰۰. . . وَیَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لَا یَعْقِلُونَ: کسانی که قوه خرد خود را به کار نمی اندازند. خداوند پلیدی و رجس را بر آنها مقرر می کند. در آیه دیگر پست ترین موجودات نزد خداوند کسانی هستند که عقل را بکار نمیگیرند. انفال/ ۲۲ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لَا یَعْقِلُونَ و آیات دیگر که اشاره به این امر دارند: بقره ۱۷۱/ملک ۱۰/عنکبوت ۴۳/یس ۲۶، ۶۰.



- ۳۸- ر. ک: نراقی، محمد مهدی، جامع السعادت، ج ۱، ص ۲۸، ۲۹.
- ۳۹- ر. ک: همان، ص ۴۹/ ر. ک: طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ترجمه: محمد باقر، موسوی همدانی، ج ۳۱، ذیل آیه ۳۰ روم، ص ۲۸۵ / ر. ک: حاجی حسینی، مرتضی، تبیین نو از نظریه فطرت و آزمونی بر مبانی حکمت متعالیه، خردنامه/ ملا صدرا، ص ۴۰، ش ۱۳، خرداد ۱۳۷۸.
- ۴۰- ر. ک: فایضی، علی، مبانی تربیت و اخلاق اسلامی، ص ۳۴۹، ۳۵۰.
- ۴۱- ابن منظور، لسان العرب، ماده غضب.
- ۴۲- تهانوی، محمد علی بن علی، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۳، ص ۳۸۷، به نقل از فهیم نیا، محمد حسین، مبانی و مفاهیم اسلامی در قرآن، ص ۱۱۷.
- ۴۳- ر. ک: ابن مسکویه، طهاره الاعراق به نقل: از امام خمینی، چهل حدیث، ص ۱۳۴، ج ۷.
- ۴۴- شیر، عبدالله، ترجمه: اخلاق شیر، ص ۲۴۸، به نقل از: فهیم نیا، محمد حسین، همان، ص ۱۱۸.
- ۴۵- نراقی، محمد مهدی، جامع السعادت، ص ۲۰۶.
- ۴۶- کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، کتاب ایمان و کفر، باب غضب، ح ۱۲.
- ۴۷- امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۱۳۶.
- ۴۸- همان، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۴.
- ۴۹- آل عمران / ۱۳۴.
- ۵۰- ابن منظور، لسان العرب.
- ۵۱- ر. ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۹۷/ ر. ک: نراقی، احمد، معراج السعاده، ص ۲۲۵، ۲۲۶.
- ۵۲- فتح / ۲۹.
- ۵۳- ر. ک: امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۱۳۴، ۱۳۵/ فهیم نیا، همان، ص ۱۱۷، ۱۱۸ / نراقی، محمد مهدی، جامع السعادت، ص ۲۸۶، ۲۸۷.
- ۵۴- نراقی، محمد مهدی، همان، ص ۲۰۸- ۲۸۷.
- ۵۵- شیخ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۴۳۱، باب ۱۰، ح ۱۲.
- ۵۶- فصلت / ۳۰.
- ۵۷- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۲۲/ بندر ریگی، محمد، فرهنگ بندر ریگی، ج ۱، ماده شهوت.
- ۵۸- نراقی، محمد مهدی، جامع السادات، ج ۲، ص ۴.
- ۵۹- همان، ص ۶۰۴.
- ۶۰- همان، ص ۱۳/ احمد، نراقی، معراج السعاده، ص ۲۹۳.



- ۶۱- روم/ ۲۱.
- ۶۲- نراقی، محمد مهدی، همان ۸، ۱۵/نراقی، احمد، همان، ص ۲۸۸، ۲۹۵.
- ۶۳- حدید/ ۲۰.
- ۶۴- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۹۲.
- ۶۵- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱۱، ص ۶۵۹ (برداشت).
- ۶۶- ابن منظور، مظفر، لسان العرب، مدخل وهم.
- ۶۷- ر. ک: طاهری، حبیب الله، درسهایی از اخلاق اسلامی، ص ۱۳/نراقی، احمد، معراج السعاده، ص ۴۱.
- ۶۸- نراقی، محمد مهدی، جامع السعادت، ج ۲، ص ۲۱۹.
- ۶۹- شعرا/ ۲۲۷.
- ۷۰- نراقی، همان، ص ۲۲۱، مَنْ ظلم سلط الله علیه من یظلمه او علی عقبه او علی عقب عقبه.
- ۷۱- ر. ک: نراقی، احمد، معراج السعاده، ص ۵۴/طاهری، حبیب الله، همان /فهم نیا، محمد حسین، مبانی و مفاهیم اخلاق اسلامی در قرآن، ص ۱۲۸.
- ۷۲- همان، ص ۴۳۹.
- ۷۳- همان، ص ۴۹-۷۱/ نراقی، محمد مهدی، جامع السعادت، ج ۲، ص ۲۲۳.
- ۷۴- نحل/ ۹۰ بدرستی که پروردگار امر می کند به عدالت و نیکویی با یکدیگر کردن
- ۷۵- نراقی، همان/ نراقی، احمد، همان، ص ۴۴۲.
- ۷۶- ر. ک: شبر، اخلاق شبر، ص ۲۶/ کاشانی، محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج ۵، ص ۹۶.
- ۷۷- ر. ک: نراقی، محمد مهدی، همان، ص ۸۶.
- ۷۸- نراقی، احمد، همان، ص ۲۶.
- ۷۹- ر. ک: نراقی، محمد مهدی، همان، ص ۴۹، ۲۱ برداشت.
- ۸۰- غاشیه/ ۲۱.
- ۸۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.
- ۸۲- ر. ک: جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۱۷۳-۱۷۴.
- ۸۳- همان، تفسیر انسان به انسان، ص ۱۷۶-۱۸۰.
- ۸۴- همان، ص ۸۶/ جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص ۳۸.
- ۸۵- همان، فطرت در قرآن، ص ۳۹/ همو، تسنیم، ج ۱، ذیل آیه صراط الذین انعمت علیهم
- ۸۶- انعام/ ۷۶، ۷۷.
- ۸۷- عنکبوت/ ۶۵.
- ۸۸- همان، تفسیر انسان به انسان، ص ۱۸۰.



۱۸۲-۱۸۳.

۸۹- همان، تسنیم، ج ۱، ذیل آیه انعمت

علیهم / همو، ج ۳، ص ۹۴-۹۵.

۹۰- حجرات ۷/.

۹۱- جوادی آملی، تفسیر انسان به انسان،

ص ۱۷۹-۱۸۰.

۹۲- رک: جوادی آملی، عبدالله، فطرت در

قرآن، ص ۳۲۴/مجتبوی، جلال الدین، علم

اخلاق اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۱، ۱۴۳.

